



یادداشت

دغدغه قالیباف معیشت بد مردم است، یا قدرت؟

صادق کار



محمد باقر قالیباف رئیس جدید مجلس شورای اسلامی در اولین سخنرانی اش در مقام رئیس مجلس به سختی به روحانی رقیب انتخاباتی اش در دوره گذشته ریاست جمهوری و به دولت او تاخت. او دولت روحانی را "ناکارآمد"، به فاصله گرفتن مسئولین اش از "اصول انقلاب"، مقصر "وضعیت بد اقتصادی و معیشتی" مردم و همچنین فساد دانست.

اتهاماتی که قالیباف به روحانی وارد کرد بی اساس نیستند، اما نه همه مواردی که قالیباف به روحانی نسبت داد، در دوره ۷ ساله ریاست جمهوری روحانی یک جا اتفاق افتاده‌اند و نه سهم قالیباف و هم پالکی های محافظه‌کار او در این قضایا کمتر از دولت روحانی بوده است. بلکه با اطمینان و از فراز تجربیات چند ده ساله بعد از بهمن ۵۷ میتوان گفت که سهم اصلی در همه آن مواردی که قالیباف به روحانی نسبت داده است را رهبر جمهوری اسلامی و نزدیکان محافظه کار وی داشته‌اند. روحانی نیز در همه سی سال گذشته که خامنه‌ای بر کشور حاکم بلامنازع بوده است، مانند قالیباف در مسئولیت های مختلف که به عهده داشته نقش کارگزار ولی فقیه را به عهده داشته و هیچکدام از این دو بدون موافقت خامنه‌ای نمی توانستند، رئیس جمهور، فرمانده سپاه، شهردار تهران و رئیس مجلس بشوند. کما اینکه خود رئیس تازه مجلس فرمایشی در همان سخنرانی که صحبت از وضعیت بد اقتصادی و معیشتی مردم نمود مقام مجلس را در حد مجری منویات رهبر تنزل داد و فکر هم نکرد که در آغاز کار چه ابلهانه مرتکب خودافشاگری شده است.

در گذشته نیز در عمل مجلس همین ماهیت و کارکرد را داشته است. به همین دلیل است که مردم مجلس، ریاست جمهوری و قوه قضائیه را ملعبه دست ولی مطلقه فقیه و مانند قالیباف مجری منویات او می دانند و انتظار ندارند که چنین مجلسی بتواند کاری برای بهبود "وضعیت بد اقتصادی و معیشتی" شان انجام دهد. مسئول اصلی همه آن چیزهایی که در دولت، شهرداری و مجلس و دیگر نهادهای حکومتی اتفاق افتاده و می افتد، از فسادهای قالیباف



در شهرداری تهران گرفته تا وضعیت بد اقتصادی و معیشت مردم، بی عدالتی های مختلف و دیگر جنایاتی که در این مدت در کشور اتفاق افتاده اند، شخص ولی فقیه است.

دغدغه های قالیباف با آن سوابق مشعشع هرگز مشکل معیشتی، فساد و بی عدالتی و از این قبیل مسائل نبوده و نیست. اگر هم بود حل آنها در توش و توان چنین مجلسی نیست. این مجلس هم برای رسیدگی جدی به این مسائل سرهم بندی نشده است. وظیفه اصلی این مجلس کمک به عملی کردن پروژه موسوم به بر کشیدن نیروی جوان حزب الهی به سطح مدیریت کلان، یا به واقع بسط و تثبیت موقعیت خامنه ای و نزدیکان وی در حکومت و در تعیین رهبر آینده حکومت از میان نزدیکان مورد اعتماد و یا از میان خانواده خامنه ای است. پیشبرد این پروژه مستلزم تصفیه گسترده نیروهایی در درون حکومت است که با اعمال و سیاست های خامنه ای مخالفند و تعداد آنها روز به روز بیشتر می شود و خیلی های شان اصولا مخالف ولایت فقیه و حتی حکومت دینی شده اند. وجود این مخالفت ها در کنار نارضایتی گسترده اجتماعی توده های زحمتکش موقعیت منحصر بفرد خامنه ای در حکومت و کل حکومت را تهدید می کند. او برای حفظ موقعیت اش تصمیم دارد با برگماردن عناصر وفادار به خود بر راس نهادهای اصلی قدرت موقعیت اش را تحکیم کند. این پروژه در قوه قضایی با گماردن ابراهیم رئیسی بر راس آن و در مجلس با گماردن قالیباف تا کنون پیش برده شده. در مورد دولت نیز اگر تحرکات اجتماعی و معیشتی مانع نشوند، در انتخابات آینده با برکشیدن یکی دیگر از نزدیکان خامنه ای به ریاست جمهوری این کار را خواهند کرد. اما پیشبرد پروژه خامنه ای تا حدودی هم مستلزم انداختن تقصیر همه مشکلات و بحران ها به گردن مخالفان و دولت، دادن وعده های عدالت خواهانه به مردم، تظاهر به مبارزه با فساد برای فریب و جلب اعتماد از دست رفته مردمی است که از فقر و بی عدالتی و فساد و سرکوب به ستوه آمده اند.

تهیه گزارش مرکز پژوهش های مجلس در مورد گسترش فقر در ۸ سال گذشته و قرائت آن در مجلس، نیز تلاشی است از جنس حرفهای قالیباف و با همان منظور. از هم اکنون نظر به تجربیات تاکنونی و پیشینه و ترکیب طبقاتی نیروهای پیشبرنده این پروژه با اطمینان می توان گفت که تغییرات درون حکومت به بحران های اقتصادی- اجتماعی دامن خواهند زد، وضعیت معیشتی مردم بدتر و سرکوب و فساد بیشتر خواهند شد.

نه خامنه ای و نه قالیباف هیچکدام تا کنون برنامه ای برای رفع "وضعیت بد اقتصادی و معیشتی" مردم ارائه نداده اند. آنها بجای برنامه وعده های دروغ و شعار می دهند. فشارهای اجتماعی البته نمی گذارد آنها نسبت به مسئله معیشت مردم بی تفاوت بمانند، ولی اولویت آنها در این مرحله رفع مشکل معیشت مردم نیست.

از نظر دور نیست که یکی دیگر از هدف های پروژه خامنه ای، نجات حکومت از تلاشی و سقوط با روش های ارتجاعی و سرکوب است. روشهایی که آنها نیز به نوبه خود به وخامت اوضاع دامن خواهند زد و قدرت مانور حکومت را محدودتر از گذشته و گروه های اجتماعی وسیع تری را وارد مبارزه با رژیم خواهند کرد. در شرایطی که اصلاح طلبان موقعیت، پایگاه و اعتبار اجتماعی گذشته شان را به دلیل عملکرد سازشکارانه، پایبند نماندن به وعده های انتخاباتی شان و شرکت در فسادها از دست داده اند و همچنان حفظ نظام ستمگر و منافع شخصی برای شان بر منافع مردم ارجحیت دارد. کشور غرق در بحران است، رژیم در بن بست و مردم در تگنا و هر دو جناح حکومت فاقد برنامه راهبردی کارآمد هستند و پروژه خامنه ای محکوم به شکست است.



تنها خود مردم هستند که می توانند با تداوم و گسترش اعتراضات و اعتصابات و همبستگی نقشه های تبهکارانه محافظه کاران را نقش بر آب کنند و کشور و خود را از این مصیبت ها رها سازند.

مردم باور نخواهند کرد کسی که در مقام شهردار تهران آن همه فساد و اختلاس و دزدی نموده و در سرکوب دانشجویان آن همه خشونت و دئانت از خود نشان داده است، به یک باره با بیشترین رای نمایندگان مجلس فرمایشی که سرداران سپاه در آن اکثریت صندلی ها را از آن خود کرده اند، بر صندلی ریاست مجلس نشانداده شود و در همان حال از مخالفت با فساد و بی عدالتی هایی ناشی از آن داد سخن در دهد. او را که خود از متهمان بزرگ به فساد است در مسند ریاست مجلس نشانداند تا در پیشبرد منویات و نقشه راه رهبرکرمک اش کند. در سیاست نعل وارونه زدن امر تازه ای نیست، اکثر سیاستمداران سر سپرده از این روشها برای فریب دادن مردم به تکرار استفاده کرده اند. قالی باف هم دارد این کار را می کند. همانطور که روحانی و هم پیمانان وی کردند.

کیست که نداند، در یک رژیم فاسد مانند جمهوری اسلامی، نه مخالف و منتقد و رقیب را تحمل می کنند و نه آدم سالم را به دستگاه قدرت راه می دهند. در چنین حکومت های وجود فساد گسترده در میان کارگزاران آن از بدیهات است. امتیاز قالیباف، رئیسی و امثالهم برای حکومت در فساد و جنایتکار بودن شان است. زیرا که جرائت تمرد ندارند و اگر زمانی خواستند از اوامر سرپیچی کنند، پرونده هایشان را رو می کنند و نابودشان می کنند.



بیمه بیکاری برای بیکاران



آتش‌سوزی در جنگل‌های خائیز؛ مشت نمونه‌ی خروار مراد رضایی



رسانه‌های وابسته به جمهوری اسلامی، به نقل از مدیر کل حفاظت محیط زیست کهگیلویه و بویراحمد، خبر «دستگیری عاملان آتش‌سوزی در جنگل خائیز» را مخابره کرده‌اند. دستگاه تبلیغاتی حکومت، در قالب خبرگزاری‌های حکومتی و بخش‌های خبری صدا و سیما، در روزهای آغازین این آتش‌سوزی، اعلام کرد که دلیل اصلی این آتش‌سوزی، دعوا میان اهالی دو روستا بوده است! اما در گزارش سید اسدالله هاشمی، مدیر کل حفاظت محیط زیست کهگیلویه و بویراحمد، اشاره شده است که «دو دامدار ساکن در حاشیه کوه خائیز به دلیل اختلاف ملکی اقدام به آتش زدن اراضی مورد اختلاف می‌کنند که به دلیل بی احتیاطی و شدت وزش باد، آتش به مراتب و جنگل‌های خائیز سرایت کرده، چندین روز در آتش سوختند.» حال ما باید باور کنیم که سوختن چهل هکتار جنگل، تقصیر دو دامدار بوده است که البته حالا هم به قید وثیقه آزاد هستند.

اساساً در سوختن جنگل‌های خائیز، انتقاد نه به منشأ آغاز آتش‌سوزی، که به ضعف تدبیر دولت در مهار آتش بود. وگرنه هر جای کشور ممکن است دو نفر دیوانه به جان هم بیفتند و درختی را هم بسوزانند. چطور این آتش مهار نمی‌شود و جان بخشی از جنگل‌های کشور را در این وضعیت بحرانی محیط زیست می‌گیرد؟ باید توجه کرد که جنگل، تنها «معدن چوب» نیست که با ضرب و تقسیم ساده‌ی مقدار چوب سوخته، بتوان عوارض این جنگل‌سوزی گسترده را تخمین زد. منابع طبیعی، منابع ملی هستند و آن بخش از اهمیت جنگل که قابل قیمت‌گذاری نیست -همچون زیبایی مناظر، فضای باز و حفاظت از تنوع زیستی- دارایی ملی محسوب می‌شوند که جبران ضرر وارده در اثر نابودی جنگل را ناممکن می‌سازد. علاوه بر این جنگل در جلوگیری از سیلاب و طوفان‌های گاه و بیگاه‌شن، که در سال‌های اخیر هر دو را به شدت در کشور شاهد هستیم، موثر است.

اما فاجعه‌ی رخ داده در جنگل خائیز، یک اتفاق تکین نیست. برای اثبات این ادعا، به آماری از ده سال پیش رجوع می‌کنیم. امیر عبدوس، مدیرکل زیستگاه‌ها و امور مناطق سازمان حفاظت محیط زیست ایران در سال ۱۳۸۹ و در گفتگو با خبرگزاری فارس گفته بود: «براساس آخرین آمار موجود، مساحت کل جنگل‌های شمال کشور طی سه دهه اخیر پانصد و نود هزار هکتار (بیش از ۲۲٪) کاهش یافته است.» باید توجه کرد که تخریب جنگل‌های شمال، بسا کمتر از جنگل‌های سایر نقاط کشور است. به این دلیل ساده که جنگل‌های شمال بیش از هر جای دیگری توسط افکار عمومی دیده می‌شوند.



خبرهای آتش‌سوزی در جنگل‌ها در سال‌های اخیر نیز عموماً مربوط به غرب و جنوب غربی کشور بوده است. امیر عبدوس در این مصاحبه آمار دیگری هم رو می‌کند. او می‌گوید «بخشی از عوامل تخریب‌کننده جنگل‌ها، عوامل طبیعی چون سیل، خشکسالی، آتش‌سوزی، عوامل اقلیمی و عوامل انسانی و دام هستند و عوامل طبیعی باعث ۲۵٪ تخریب جنگل‌ها می‌شود.» این یعنی ۷۵٪ از تخریب جنگل‌ها در ایران، با دخالت مستقیم عوامل انسانی اتفاق می‌افتد. اما او آگاهانه، عوامل انسانی مخرب جنگل را توضیح نمی‌دهد.

جنگل‌تراشی و تبدیل اراضی به شهرک‌ها، جاده‌ها و زمین‌های کشاورزی یکی از علل عمده نابودی جنگل‌هاست. این روند که عموماً با سازوکارهای رانتی و مافیایی انجام می‌شود، جنگل به زعم سرمایه‌داران بی‌قیمت را به زمین قابل فروش و پول نقد تبدیل می‌کند. ساختن شهرک‌های ویلایی با ساختمان‌هایی گران‌قیمت در میان جنگل‌های بخش‌های مختلف کشور، امری است که با گشتی کوتاه در طبیعت ایران، به عینه قابل مشاهده است.

علی‌محمد شاعری، نماینده مردم نکا، بهشهر و گلگاه در دور پیشین مجلس، در مصاحبه با خبرگزاری خانه‌ی ملت در سال ۱۳۹۷ گفته است «مساحت جنگل‌های کشور از ۱۸ میلیون هکتار به حدود ۱۴ میلیون هکتار کاهش پیدا کرده است و متأسفانه طی ۵ دهه‌ی گذشته حدود ۴ میلیون هکتار از مساحت جنگل‌ها را از دست دادیم.» روندی که به نظر متخصصان محیط زیست اگر ادامه داشته باشد، در بیست سال آینده، در ایران جنگل نخواهیم داشت.

دود بهره‌مندی اقتصادی نزدیکان به سران حکومت از جنگل، این سرمایه‌ی عظیم ملی، به چشم عموم مردم ایران می‌رود. مردمی که اگر در بهره‌مندی از جنگل‌ها سهیم نیستند، اما در آسیب دیدن از تبعات آن سهم دارند و در سیلاب‌ها و طوفان‌های شن متضرر می‌شوند.

مقاومت در مقابل سیاست‌های ضد محیط زیستی جمهوری اسلامی، نیازمند احساس مسئولیت و اتحاد عمومی است. اما شوربختانه وضعیت اقتصادی موجود، چنان سهمگین و بحرانی است، که عموم مردم و به‌ویژه طبقات متوسط و فرودست را درگیر لقمه‌ای نان کرده است و امکان اعتراض گسترده به وضعیت محیط زیست را از مردم گرفته است. باید اذعان کرد که محیط زیست، نه تنها مساله‌ی شماره‌ی یک مردم نیست، که حتی در اولویت‌های مطالباتی مردم نیز جایی ندارد. اما خطر نابودی محیط زیست، می‌تواند در طولانی مدت حتی امکان زیستن در ایران را از مردم سلب کند. روشنگری در مورد این وضعیت، و سیاست‌های ضد محیط زیستی دولت‌ها، یک وظیفه‌ی سیاسی و تاریخی بر دوش طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ای که بیشترین آسیب را از نابودی محیط زیست می‌بیند، است.



۵ ژوئن برابر با ۱۵ خرداد ماه روز جهانی محیط زیست گرامی باد!



حداقل بازده – دستمزد حداقلی استعماری در صنایع شیلات ساموا - بخش ششم
بخشی از کتاب "تعادل جزر و مد - صنایع دریایی در اقیانوس آرام، ساموای آمریکا"
جوآن پوبلت - دانشگاه هاوایی زمستان ۲۰۲۰



تاریخچه دستمزد ها در ساموای آمریکا

صنعت تولید کنسرو ماهی در طول تاریخ همواره از تهدید به ترک منطقه ساموا را با خود داشته است. در ۱۹۵۶ اولین تولیدکنندگان این عرصه کنگره ایالات متحده را مجبور کردند به بحث استثنای کردن ساموای آمریکا از الزامات و مقررات دستمزد و شرایط کار مصرح در قانون حمایت عادلانه از کارگران ۱۹۳۸ دست زد. در ماه مارس ۱۹۵۶ در مقابل یک کمیسیون کنگره سه تن از نمایندگان منطقه از جمله نوه سلطان سابق ساموا، فابلیپو آلیلیمو، که حالا کارمند واحد مهندسی ارتش بود، شهادت دادند که حقوق حداقل یک دلار در ساعت برای حفظ استاندارد زندگی کارگران ضرور و برای تامین نیروی کار در ساموا مناسب است. اما نمایندگان تحت الحمایه کمک مالی کمپانی محصولات دریایی فن کمپ فشار را بالا بردند و تهدید کردند که در صورت تصویب دستمزد ساعتی یک دلار این کمپانی به عملیات خود در ساموای آمریکا خاتمه داده و این جزایر را ترک خواهد کرد. به عنوان تنها کمپانی عملیاتی در جزیره که با ضرر مالی کار می کرد، فن کمپ سیزد زن را در کارگاه بسته بندی ماهی تون خود در ساموا در استخدام داشت.

تهدید کمپانی تولید تون به امکان تعطیل کار و خروج از جزیره باعث نگرانی شدید در کنگره شد و نمایندگان رهبران محلی و بومیان ساموا نیز از طریق نمایندگان کنگره بیانیه ای صادر کردند و مراتب نگرانی خود و اثرات اقتصادی منفی خروج تنها منبع عمده درآمد ساکنین جزایر بر زندگی در ساموا را به اطلاع آنها رساندند و خواستار استثنای مجمع الجزایر ساموا از قانون کار فدرال شدند.

در یک کمیته سنا برای بررسی حق کار و تأمین اجتماعی در همان سال ویلیام مور مدیر اجرایی کمپانی تولیدات غذای دریایی فن کمپ شهادت داد که دستمزد یک دلار در ساعت برای کارگران این شرکت در ساموا که در صورت تصویب قانون الزامی خواهد شد، غیرمنطقی و غیرضرور است و بی شک تاثیر خانمان برانداز بر ساختار اقتصادی و اجتماعی جزایر ساموا خواهد داشت. فن کمپ بر این باور نیست که ساکنین ساموای آمریکا باید به اندازه شهروندان آمریکایی مستقر در ایالات پنجاه گانه دستمزد دریافت کنند. وی برای استدلال خود از تفاوت کارگران ساموا با بقیه آمریکا سخن گفت و کارایی کمتر آنان را به علت مرطوب بودن هوا در مناطق استوایی به عنوان دلیل عرضه کرد. در نتیجه این

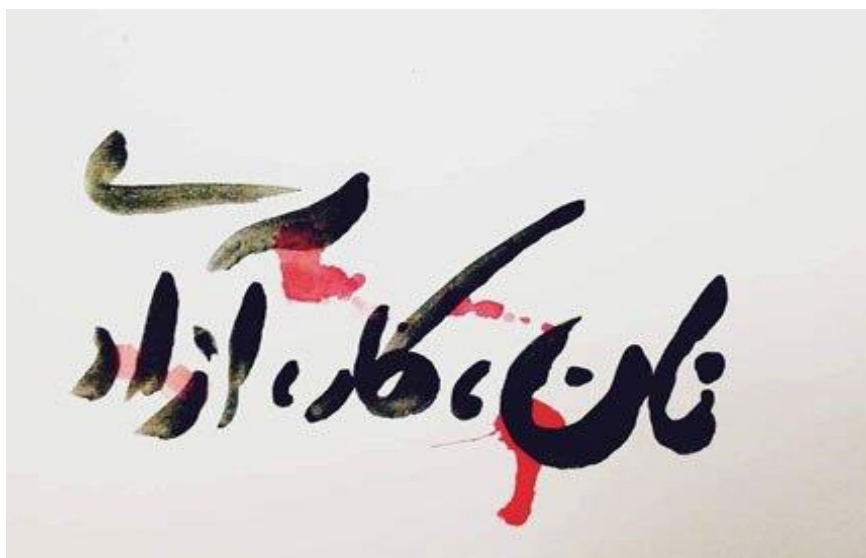


کمپانی به کارگران خود در صنایع تولید ماهی تون فقط ساعتی ۲۷ سنت برای هر ساعت کار پرداخت می کرد. مشاور حقوقی این شرکت ادعا کرد که بین ۳ تا ۵ کارگر در ساموا معادل یک کارگر در ایالات متحده بهره وری دارند. در حالی که فایلیپو آلیلیمو سعی داشت بر شرافت و صداقت کاری مردم ساموا و کرامت انسانی کارگران جزایر پافشاری کند، مواضع نژادپرستانه کمپانی فن کمپ اولویت را بر منافع و سود سرمایه داران و ارزش کمتر کارگران مناطق تحت سلطه استعماری قرار می داد.

از آنجائی که مسئولین دولت فدرال بیشتر نگران از دست دادن این صنعت حیاتی در منطقه ساموای آمریکا بودند تا شرایط عادلانه ای برای کارگران، بالنتیجه کنگره تصمیم گرفت که دستمزد ها را در مناطق تحت سلطه استعماری آمریکا اضافه نکند. سناتور جان اف کندی (که بعداً رئیس جمهور ایالات متحده شد) در سخنرانی پایانی مذاکرات در ژوئیه ۱۹۵۶ گفت: "استثنا از قانون فدرال برای بهبود استاندارد زندگی کارگران برای ادامه ثبات اقتصادی ساموای آمریکا و ادامه عملیات صنعت ماهی در منطقه ضروری و حیاتی است." بنابراین کمپانی فن کمپ توانست عملیات خود در ساموا را از اجرای قانون سراسری کار مستثنا کند.

این اتفاق نشان داد که ارزش مادی و سمبلیک طبقه کار در مناطق تحت سلطه در مقابل اهمیت منافع مالی صنایع تولیدات دریایی بسیار ناچیز بود. تا قبل از آن که در سال ۲۰۰۷ شمول قانون فدرال بر کارگران در منطقه ساموا اجرایی شود سطح دستمزد ها از طریق یک کمیسیون ویژه از نمایندگان دارنده حق رأی از صنایع تولیدی، بخش خصوصی و دولت محلی ساموا تعیین می شد. این کمیسیون در جریان مذاکرات کنگره در سال ۱۹۵۶ با کمپانی فن کمپ به وجود آمده و همچنان فعال بود.

کمیته ویژه رابطه صنعتی فوق الذکر هر چند گاه تا سال ۲۰۰۷ تشکیل جلسه می داد تا ضمن ارزیابی وضعیت اقتصاد منطقه برای حداقل دستمزد ها به زیر مجموعه های صنعت تولیدات دریایی توصیه هایی به عمل آورد. در نهایت این ساختار به سمت منافع بیشتر صادرات تون میل می کرد تا بهبود شرایط زندگی کارگران. تنها یکبار در سال ۱۹۸۶ به دنبال اعتراض کارگران به شورای هماهنگی صنعتی بود که حداقل دستمزد کارگران به سطح حداقل دستمزد های فدرال یعنی ۳,۳۵ افزایش یافت. اما سال بعد با شکوائیه ثبت شده وسیله صنعت کنسرو سازان دستمزد به ۲,۸۲ دلار در ساعت کاهش یافت و سپس تنها یکبار دیگر در سال ۱۹۹۹ از ۳,۱۷ به ۳,۲۶ بالا رفت.



خصوصی سازی را متوقف کنید!



طرح کلی تاریخ کار - بخش پانزدهم یان لوکاسن، انسیتو بین المللی تاریخ اجتماعی



آخرین تحولات

تا اینجا به کفایت در باره گذشته گفته شد. حال در باره "تاریخ کار" در زمان حال چی می توان گفت؟ منظورم تحولات تاریخی از پس از بحران نفت در سالهای ۷۰ قرن گذشته است. با گفتن این که مارش جهانی کار مزدی در سراسر جهان جریان یافته است، هنوز حرف آخر زده نشده است. از هرچه بگذریم، درست در حالی که میزان کل کار مزدی مدام افزایش داشته است، از سالهای ۱۸۵۰ به این سو تغییرات قابل توجهی نیز در خصلت آن رخ داده اند. به نظرم کلاً از سالهای ۱۹۷۰ به این سو ما شاهد سه نقطه عطف در شکل کار مزدی بوده ایم: شروط منعطف تر قراردادهای کار و تعهدات متقابل کار و کارفرما نسبت به یکدیگر (تغییر قرارداد کار و کاریابی)، تشدید تلاش کاری در هر خانوار خاصه در اثر مشارکت بیشتر زنان در بازار کار مزدی، و بالاخره جابجائی توازن قوا در نهادهای مربوط به بازار کار. این تغییرات قطعاً به همین چند دهه اخیر مربوط اند و شاید بهتر از هر جای دیگری در کشورهای اروپای غربی، که از قانونگذاری اجتماعی پرتفصیلی برخوردارند، ملموس باشند. به باور من این تغییرات نقاط عطف واقعاً تاریخی ای را بیان می کنند و سزاوار است که در یک چارچوب جهانی مورد ارزیابی قرار گیرند.

تغییر قرارداد کار و کاریابی

قرارداد کار در اروپای غربی دارای دو منبع قانونی است: قانون استخدام و قانون تجارت. موضع حقوقی نسبت به مستخدمان، و به تبع همچنین نسبت به شاگردان و کارآموزان، در ابتدا موضعی ماهواً پدرانیه بود. مزدگیران قانوناً همچون "کودکانی" تلقی می شدند که زیر آمریت (اتوریته) پدرانیه یا مادرانه کارفرما کار می کردند و غالباً هم با او زندگی می کردند. از این رو این نوع مناسبات کار حاوی وجوه نالزاد بسیاری بود. این مناسبات در سیستم قانونی انگلوساکسون حتی به این معنا بود که نقض قرارداد کار ذیل قانون جزا قرار می گرفت و نه ذیل قانون مدنی. قرارداد کار، به معنای توافقی بین یک کارفرما و کارگر قانوناً برابر با او، برعکس قرارداد استخدام، مبتنی بر قانون تجارت عقد می شد. مناسباتی مشابه این در جهان اسلام قرون وسطی نیز وجود داشته است. برابر این مناسبات بود که در "مدونه" (نظامنامه قانون مالکی تألیف محمد ابن سحنون) در قرن نهم میلادی آمده است: "هر آنچه در یک معامله مبتنی بر درهم مجاز باشد، در یک معامله مبتنی بر دست هم مجاز است."

سلطه قرارداد تجاری بر مناسبات کار در جهان انگلوساکسون در قرن ۱۹ آغاز شد، ابتدا در امریکا و حدود نیم قرن بعد در انگلستان. سپس از طریق اصولی که انقلاب فرانسه مروج آنها بود، به بقیه اروپا کشیده شد. قانون معاصر تفصیلی کار، مشخصاً در اروپای غربی پا به عرصه حیات نهاد.



این سیستم در دهه های اخیر مورد تهاجم قرار گرفته است و آتش بسی در چشم انداز دیده نمی شود. حمله در درجه اول چندان متوجه نفس قرارداد کار و حمایت قانونی از آن نبود، بلکه متوجه مزایای کارگران و تثبیت این مزایا در دولت رفاه بود. همین که دولت رفاه به کمال خود رسید، بحران نفت در سال ۱۹۷۳ و وابستگی معیشت شمار فزاینده افراد به کمکهای دولتی، امکان دوام این سیستم را زیر سؤال کشید. تعداد بسیاری از تقاضاهای کمک از دولت توسط کسانی صورت می گرفت که قانوناً "آسیب پذیر" تلقی نمی شدند. حتی سازمانهای کارفرمائی و اتحادیه ها نیز به این کمکها توسل می جستند. ماحصل امر تبدیل اعتبارات موجود به مساعده های بیکاری و بازنشستگی زودهنگام بود. واقعیتی که چالش تضمین شغل و ترکیب آن با تضمین درآمد را آشکار کرد. در مباحث عمومی، استفاده، سوء استفاده و عدم تناسب حمایتهای اجتماعی به یک لابیمنت اخلاقی تقریباً غیرقابل درک تبدیل شد، خاصه اگر موضوع مهاجران و نسلهای بعدی آنان نیز مطرح می بود. تقریباً تمام کشورهای اروپای غربی با واریانتهائی از این وضع نامساعد مواجه شدند. بعد از بروز چند بحرانی اقتصادی ریزودرشت، خود قرارداد کار هم مورد حمله قرار گرفت. در درجه نخست انحصار دولتی در امر کاریابی (وساطت در بازار کار) آرام اما مدام شکسته شد. در دنیای آلمانی زبان، این انحصار در رقابت سنگینی با بنگاه های کاریابی خصوصی، بیشترین تکامل را یافته بود. در سال ۱۹۲۲ "قانون عمومی کاریابی" اختیار کاریابی را تماماً به دولت سپرد، در حالی اجرای آن به سازمانهای کارگری و کارفرمائی واگذار شده بود. مدلهای مشابهی در همه جا ایجاد شدند. در این روند نقش سازمان بین المللی کار، که حامی قدرتمند این مدل بود، کم نبود. دلیل دیگر این بود که این مدل بر چارچوب سیاست اقتصادی کینزی، که پس از جنگ جهانی دوم پیش شد، انطباق داشت. اما اکنون دیگر مدتی است که کمیسیون اروپا "قرارداد منعطف کار" را به میان کشیده است. ادعا می شود که این نوع قرارداد به لحاظ اقتصادی نه فقط به سود کارفرما، بلکه همچنین به سود کارگر تمام خواهد شد. امروزه تقریباً هر کس به صورت "اوپراتورهای مستقل خویش فرمائی" دیده می شود، که انگار قادر به ملاحظه همه جانبه منافع خویش است. جای تعجب است که گاه حق اخراج کارگر به عنوان یکی از دلایل عدم توانائی اروپا برای خروج از بحران طرح می شود. از پس از اقدام کمیسیون اروپا تعداد "خویش فرمایان" افزایش قابل ملاحظه ای یافته است. تحلیل این واقعیت بر این اساس که "خویش فرما جماعت خود دواطلب آن بوده اند" ساده کردن مسئله است. حجم بسیاری از بیکاری پنهان زیر ماسک خویش فرمائی، به عنوان تنها چاره، پنهان شده است. شمار امکانات شغلی دائمی قویاً کاهش، و تعداد قراردادهای کار موقت شدیداً افزایش یافته است.



دولت باید معاش تهی دستان و آسیب دیدگان کرونا را تامین کند!



لپ کلام در مورد کشاکش بر سر افزایش دستمزد! صادق



با وجود ابراز نارضایتی شدید و اعتراض کارگران علیه افزایش ناچیز دستمزدها و ابلاغ آن توسط وزیر تعاون، کار و رفاه، برخی گزارشات منتشر شده از جلسات کارفرمایی حاکی از آن هستند که خیلی از کارفرمایان حاضر به دادن همان مقدار ۲۱ درصد افزایش دستمزد مصوب در شورای عالی کار هم نیستند. چنان که از بعضی از این گزارشات بر می آید، این گروه از کارفرمایان که بر خلاف کارگران از حق تشکل برخوردارند و خودشان را هم در اتحادیه های شان خوب سازماندهی نموده اند، گفته اند پیشنهاد آنها در شورای عالی کار فریز کردن دستمزدها در سال ۹۹ بوده است، به همین دلیل حاضر به افزایش ۲۱ درصد به دستمزدها و اعمال مصوبه شورای عالی کار در سطوح مزدی نیستند. آنها تهدید کرده اند که اگر بخواهند آنها را وادار به پرداخت افزایش دستمزدها بنمایند، با اخراج کارگران شاغل و استخدام مجدد آنها با دستمزد کمتر واکنش نشان خواهند داد!

این واکنش کارفرمایان در شرایطی است که میزان افزایش دستمزد کارگران ۲۰ درصد کمتر از نرخ تورم و خلاف ماده ۴۱ قانون کار که شرایط افزایش دستمزد کارگران و بازنشستگان را تعیین نموده انجام گرفته است که این خود یک قانون شکنی آشکار از جانب نمایندگان دولت و کارفرمایان در شورای عالی کار است. همین مسئله موجب گردید که حتی نمایندگان تشکلهای کارگری حکومت در شورای عالی کار از امضای مصوبه مزدی امسال خودداری و از شورای عالی کار تقاضای لغو مصوبه و مذاکره مجدد برای بررسی پیشنهادات آنها را نمودند که تا کنون شورای عالی کار به این درخواست جواب مثبت نداده است.

همچنین طی دو ماه گذشته میانگین افزایش قیمت خوراکی ها و سایر هزینه های زندگی بیش از مبلغ افزایش دستمزد بالا رفته و اثرات ۲۱ درصد افزایش دستمزد بکلی از بین رفته است.

در واقع دولت و کارفرمایان برای اینکه دستمزد کارگران را فریز نگاه دارند، قانون کار خودشان را نقض نموده و به رغم آن در مورد پرداخت مصوبه خودشان هم دبه درآورده اند و کارگران را نیز تهدید به اخراج در صورت نپذیرفتن فریز دستمزدی می کنند!

تهدیدشان را هم بدون اینکه تحت پیگرد قانونی قرار بگیرند می توانند عملی کنند، زیرا متشکل و سازمان یافته هستند، از حمایت دولت برخوردارند، ماده ۲۷ قانون کار اختیار اخراج بدون قید و شرط کارگر را به آنها داده است، قانونی شدن قراردادهای موقت کار نیز به کارفرمایان امکان موقتی کردن کارگر را داده است و ارتش بیکاران بیکران است!



اینها در مجموع عملا کارگر را از هر لحاظ از حمایت قانونی محروم و کارگر را همچون برده بی اختیار کارفرما و دولت درآورده است. حق تشکل هم که از کارگر گرفته شده است، با این وصف دیگر چه راهی برای کارگر باقی گذاشته‌اند که بتواند از حقوق اولیه اش دفاع کند؟

جواب این سوال را نسل های پیشین کارگران یافته‌اند و آن چیزی نیست جز تشکیل اتحادیه و حزب کارگری. آنها هم در ابتدا مانند امروز اجازه تشکیل اتحادیه و حزب نداشته‌اند، ولی هراس به دل نداده‌اند، برای خواسته هایشان مبارزه کرده‌اند، زندان و شکنجه شده‌اند و عده‌ای شان کشته شده‌اند تا توانستند، بخشی از حقوق شان را کسب و آنها را بصورت قانون کار در بیاورند. تحمیل ۸ ساعت کار، افزایش دستمزد، مرخصی ها، شرایط کاری و رفاه بیشتر همگی پیش از اینکه قانون کاری به تصویب برسد کسب شده‌اند. این به معنی آن است که متشکل شدن در اتحادیه های کارگری مستقل از خود قانون کار مهمتر است. با مبارزه است که می توان قانون کار را به صاحبان سرمایه و دولتهای سرمایه‌داری تحمیل کرد. این که امروز قانون کار نیم بند کار را بکلی علیه حقوق کارگر دگرگون نموده‌اند، بخاطر این است که اتحادیه، احزاب و نشریات ما را سرکوب کرده‌اند. در این کار تشکلهای فرمایشی از سندیکاهاى رستائیزی گرفته تا شوراهای اسلامی در هر دو رژیم هم در این سرکوبها و در فریب دادن و به بیراهه بردن کارگران سهیم و به هم طبقه های خودشان خیانت کرده‌اند. تقصیر این تشکلهای حتی از سرمایه‌داران هم بیشتر است. هم از این روی هر کس که واقعا به دنبال دگرگون کردن شرایط برده وار زندگی کارگران و زحمتکشان است، بایستی وقت و انرژی و امکانات خودش را صرف سازمان یابی واقعی کارگران بنماید. شوراهای اسلامی کار تشکلهای ارتجاعی و در خدمت حکومت و سرمایه داران هستند. آنها را نه می شود با یکی دو تغییر کوچک در مقررات شان دمکراتیزه کرد و نه بایست وقت صرف اصلاح آنها کرد. این است جواب ما به آنهایی که گمان می کنند شوراهای اسلامی را می شود دمکراتیزه کرده و آنها را به تشکل مستقل تبدیل کرد. آنهایی هم که پشت تشکیل این شوراهای بوده‌اند چنین اجازه‌ای به کسی که بخواهد ماهیت و کارکرد شوراهای اسلامی حکومتی را دگرگون کند را نخواهند داد.



بیکاران صدقه نمی‌خواهند، کار، یا حقوق بیکاری می‌خواهند!



گذر و نظری بر رویدادهای کارگری هفته جنگ کارگری



اعتراض پرستاران یاسوج علیه قرارداد موقت در مقابل فرمانداری، ادامه اعتراضات کارگران شهرداری ها، هپکو میان انتظار و اعتراض کارگران، افزایش بیکاری و گرانی، ادامه بی تکلیفی واجدین دریافت بیمه بیکاری، شلاق زدن فعال سندیکایی شرکت واحد بعد از عفو و محاکمه دوباره جعفر عظیم زاده رهبر زندانی اتحادیه آزاد کارگران، مهمترین رویدادهای کارگری هفته بودند.

تجمع پرستاران بیکار شده یاسوج

در ادامه اعتراضات پرستاران در شهرهای مختلف کشور، در این هفته نیز پرستاران یاسوج به دلیل طفره رفتن وزارت بهداشت و درمان از استخدام شان، در مقابل فرمانداری یاسوج مبادرت به تجمع اعتراضی نمودند. پرستاران معترض که برای مقابله با کرونا و پرستاری از بیماران کرونایی با قرارداد ۸۷ روزه جذب شده بودند پس از پایان قراردادهای شان از کار تعلیق و در بلاتکلیفی به سر می برند. آنها خواستار استخدام توسط وزارت بهداشت و درمان هستند. تعلیق پرستاران از کار در حالی صورت می گیرد که بیمارستانها و بیماران کرونایی با کمبود پرستار مواجه اند و کرونا همه روزه جان ده ها نفر از مردم را می گیرد و هزاران نفر به آن مبتلا می شوند. استخدام ۸۷ روزه و اخراج نیروی کار در واقع ترفندی است برای پائین نگه داشتن دستمزدها و محروم کردن پرستاران از مزایای شغلی قانونی که به پرستاران استخدام رسمی پرداخت می شود. استفاده از نیروی کار قراردادی که در ابتدا در بخش خصوصی رایج بود، مدتهاست که به بخش دولتی نیز سرایت کرده است و وسیله ای شده است در دست کارفرمایان هر دو بخش خصوصی و دولتی جهت بی حقوق کردن و تشدید استثمار نیروی کار و به دست گرفتن کنترل اختیار زندگی زحمتکشان. قرارداد موقت نیروی کار را در بلاتکلیفی محض نگاه می دارد و دشواریهای اجتماعی و خانوادگی بسیاری برای زحمتکشان بوجود می آورد و حق انتخاب را نه تنها در محیط کار بلکه در اجتماع از آنها سلب می کند، زیرا بدون داشتن امنیت شغلی و درآمد مستمر و کافی، نه تشکیل خانواده به آسانی میسر است و نه حفظ بقای آن. به همین جهت و به درستی نام "قراردادهای اسارتبار" را بر آن نهاده اند. مبارزه متشکل و سازمان یافته و همزمان علیه قراردادهای موقت و دیگر قوانینی که حق و حقوق زحمتکشان را سلب می کند تنها راه خلاصی از شر



آنها و بانیان پلیدشان است که امنیت و آسایش و حق و حقوق زحمتکشان را جهت افزودن بر ثروتهای شان بیرحمانه لگد مال کرده‌اند!

ادامه اعتراضات کارگران شهرداری ها

اعتراضات و اعتصابات کارگران زحمتکش و پر تلاش شهرداری ها در شهرهای مختلف نسبت به اجحافات شرکت‌های پیمانکار و مدیران شهرداری ها همچنان ادامه دارند. در این هفته نیز حداقل دو گزارش از دو اعتراض آنها در کوه عبدالله و شهرداری لیگک در اعتراض به پرداخت نشدن دستمزدها و حق بیمه شان اعتراض کردند. کارگران شهرداری کوه عبدالله که در مقابل استانداری خوزستان تجمع کرده بودند، علت تجمع شان را نگرافتن دستمزد و پرداخت نشدن حق بیمه ۳ ماه گذشته شان ذکر کردند. علت اعتراض کارگران شهرداری لیگک نیز نگرافتن دستمزد و رد نکردن حق بیمه شان طی ۶ ماه گذشته را دلیل اعتراض شان عنوان کردند. متأسفانه به نظر می رسد که تعویق در پرداخت دستمزدها در ماه‌های آتی بیشتر شود. دلایل اصلی این وضعیت نیز در اولویت قرار نداشتن پرداخت دستمزدهای کارگران از سوی شهرداری ها و پیمانکاران و بی سروسامانی فزاینده اقتصادی ناشی از سیاستها و مدیریت ناکارآمد دولت و سواستفاده پیمانکاران از انجام تعهدات شان و وضعیت جاری است. با این اوصاف کارگران شهرداری ها برای اینکه گوش شنوایی در میان مسئولین پیدا کنند به ناچار بایستی اعتصاب کنند و تا وقتی که به خواسته های شان توجه جدی نشود، به سرکارهای شان بر نگرند و بگذارند سروصدای مردم شهر بلند شود و به کمک شان بیایند تا مسئولین مجبور به دادن مطالبات شان بشوند.

هپکو در میان اعتراض و انتظار

سرانجام پس از سالها اعتراض و اعتصاب بر سر لغو خصوصی سازی شرکت هپکو ظاهراً سازمان خصوصی سازی ناگزیر به انتقال هپکو به شرکت "ایمیدرو" که تحت مدیریت وزارت صنعت و معدن قرار دارد شده است.

در نامه سازمان خصوصی سازی آمده است: از ۶ خرداد ماه ۹۹ شرکت هپکو به همراه کلیه شرکت‌های متعلق به آن بدون هیچگونه پیش شرطی به وزارت صمت (ایمیدرو) منتقل می‌گردد."

با این وجود نظر به خلف قول های پیشین سازمان خصوصی سازی و دیگر مسئولین ذیربط دولتی کارگران هپکو که هنوز در مورد این تصمیم مسئولین سازمان خصوصی سازی تردید دارند، از بکار بردن قید "بدون هیچ شرطی" در دستورالعمل سازمان خصوصی سازی نگران هستند که نکند که از وجود این قید برای فروش مجدد هپکو توسط وزارت صنعت و معدن سواستفاده شود. به همین خاطر کارگران می گویند تا زمانی که انتقال کارخانه شان در در سامانه "کدال" ثبت نشود مطمئن نمی شوند که تکلیف مالکیت هپکو به راستی مشخص شده باشد.

عودت هپکو اگر قطعی باشد، در واقع پیروزی بزرگی برای کارگران این کارخانه علیه خصوصی سازی است که می تواند به نوبه خود الهام بخش کارگران آذربایجان و دیگر کارگران در مبارزه شان علیه خصوصی سازی و حتی پس گرفتن واحدهای صنعتی بزرگ و اگذار شده باشد که به اعوان و انصار حکومت با قیمت ناچیز و شرایط سهل و اگذار شده‌اند. با این همه نظر به علاقه وافر و سودهای هنگفت نهفته برای نزدیکان حکومت در خصوصی سازی ها و همچنین نیاز مالی شدید دولت بعید است که دولت و حکومت از مواضع شان در این خصوص دست بردارند. به همین جهت تردید کارگران هپکو بی مورد نیست همانطور که نباید تاثیر مبارزات کارگران در این خصوص را دست کم گرفت.

ادامه بلاتکلیفی پرداخت حقوق بیکاری به کارگران



ضد و نقیض گویی های مسئولین دولتی در خصوص پرداخت مقرری بیکاری به واجدین شرایط، در این هفته نیز کماکان با وجود نیاز عاجل بیکارشدگان به پول ادامه یافت و مسئولین ادارات ذیربط در مورد علت پرداخت نکردن حقوق بیکاری تقصیر را به گردن یکدیگر گذاشتند. سازمان برنامه و بودجه در واکنش به اظهارات هفته گذشته یکی از وابستگان تشکل های کارگری حکومتی که گفته بود هیچ پولی از طرف سازمان برنامه و بودجه به این منظور به حساب تأمین اجتماعی واریز نشده گفت: "مقرری ۱۰۳ هزار نفر از ثبت نام کنندگان اسفند ۱۳۹۸ به حساب مشمولان واریز شده و ارسال بخش دوم پس از تأیید سازمان تأمین اجتماعی به فوریت پرداخت می شود."

یعنی در واقع پول برای پرداخت مقرری به ۱۰۳ هزار نفر در اسفند واریز شده، ولی مسئول این کار در وزارت کار آن را هنوز پرداخت نکرده اند! چرا؟ معلوم نیست. متعاقب اعلام این خبر، به نوشته (ایلنا) مهدی شکوری (مدیرکل امور بیمه شدگان سازمان تأمین اجتماعی) در ارتباط زنده تلویزیونی اعلام کرد: پرداخت مستمری بیمه بیکاری فروردین ماه امسال هم از هفته آینده شروع خواهد شد.

وی گفت: این پرداخت برای بیکاری کارگران در سه ماه اسفند ۹۸، فروردین ۹۹ و اردیبهشت ۹۹ خواهد بود که به تدریج انجام خواهد شد. طبق این گفته باز هم آن گروه کوچک از واجدین شرایط دریافت مقرری بیکاری باید مدت دیگری گرسنگی بکشند تا اگر جناب مدیرکل راست گفته باشد، "به تدریج" چند روز مقرری بیکاری که حداکثر مبلغ آن یک میلیون تومان است به تعداد یک ششم واجدین شرایط پرداخت شود! تکلیف ۶۰۰ هزار نفر که در عین داشتن شرایط مقرری برای آنها در نظر گرفته نشده نیز در این میان همچنان نامعلوم مانده است.

زدن شلاق بعد از (عفو) فعال سندیکایی!

به گزارش سندیکای کارگران شرکت واحد سید رسول طالب مقدم عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی که در ۱۲ خرداد از "سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به دو سال حبس، دو سال تبعید و ۷۴ ضربه شلاق محکوم گردیده است" پس از آنکه برای گذراندن دوره محکومیت اش به زندان اوین احضار شد، با ۷۴ ضربه شلاق از او در زندان استقبال شد و سپس با تنی مجروح به قسمت قرنطینه زندان منتقل شد. این عمل وحشیانه علیه این عضو فعال و مبارز و بی گناه سندیکای واحد در حالی انجام گرفت که هفته قبل رسانه ها از قول مقامات قضایی خبر عفو کسانی که در تظاهرات روز کارگر سال گذشته محکوم شده بودند را اعلام کردند. دو روز بعد از این ماجرا خبر گزاری ایلنا بدون درج دلیل آزادی سید رسول طالب مقدم خبر آزادی وی از زندان را منتشر کرد. در یک اقدام ضد کارگری دیگر بیدادگاه دیگری جعفر عظیم زاده فعال کارگری و رهبر اتحادیه آزاد کارگران را نیز به یک اتهام ساختگی تازه جهت محاکمه احضار کرد و چون آقای عظیم زاده در اعتراض به پرونده سازی زندانبانان و جرم ندانستن اقدامات خودش در زندان از رفتن داوطلبانه به بیدادگاه خودداری نمود، بر خلاف میل خود به دادگاه برده شد. اتحادیه آزاد کارگران در وبسایت این اتحادیه گزارشی از جزئیات این بیدادگاه را منتشر نمود. اتحادیه آزاد نیز خواستار آزادی جعفر عظیم زاده و لغو کلیه احکام و اتهامات دستگاه قضایی علیه وی شده است.

ما نیز به نوبه خود همراه با سایر تشکل های کارگری شلاق زدن سید رسول طالب مقدم توسط عوامل مزدور دستگاه قضایی و همچنین محاکمه دوباره جعفر عظیم زاده را محکوم نموده، بار دیگر خواهان آزادی بی قید و شرط و لغو کلیه احکام ظالمانه علیه آنها هستیم. فعالیت سندیکایی، اعتصاب و اعتراض از بدیهی ترین حقوق کارگران هستند که به هیچ وجه هیچ نهاد و شخصی اجازه نباید داشته باشد که کارگران را از این حقوق محروم یا تحت پیگرد قرار دهد.

افزایش پر شتاب گرانی و سقوط داعم قدرت خرید مزدبگیران

در این هفته نیز رشد قیمت اجناس ضروری و مایحتاج زندگی ادامه و شتابانتر از هفته گذشته شد. مرکز پژوهش های



مجلس نیز در این هفته در جلسه علنی مجلس خبر از افزایش هزینه های خانوار در ظرف دو سال گذشته و افزایش ۸۰ درصد جمعیت فقیر در تهران داد. "آمارها... نشان می دهد خط فقر خانوارهای چهار نفره در شهر تهران ظرف ۲ سال اخیر (سال های ۹۷ و ۹۸)، از ۲,۵ میلیون به ۴,۵ میلیون تومان رسید. یعنی ۸۰ درصد افزایش یافت." از نظر این موسسه علت اصلی افزایش هزینه های زندگی تورم است. خود این گزارش تنها نیمی از واقعیت را منعکس می کند. بنا به برآوردهای کارشناسان مستقل هزینه خانوار در تهران بین ۸ تا ۹ میلیون تومان برآورد شده است که دو برابر رقم مرکز پژوهش های مجلس است.

با این همه هرگاه آمارهای این موسسه حکومتی نیز ملاک قرار گیرند به معنی آن است که دستمزد کارگران و بازنشستگان تامین اجتماعی پس از افزایش ۲۱ درصدی در فروردین امسال حدود یک سوم هزینه خانوار تعیین شده است. قاعدتا نمایندگان مجلس در این صورت باید بر مبنای آمار مرکز پژوهشی شان حداقل دستمزد کارگران را به ۴ و نیم میلیون تومان برسانند و یا هزینه های خانوار را به همین نسبت تقلیل دهند! این کار را آیا خواهند کرد؟ جواب قطعا منفی است. متأسفانه این طور که اوضاع نشان می دهد اگر مردم اعتراض نکنند فقر و فلاکت از این که هست بیشتر خواهد شد.

*برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

sabosob@gmail.com

*"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فداییان خلق) را می توانید در آدرس زیر

ببینید:

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>



علیه بیکاری، برای تامین امنیت شغلی و ایجاد اشتغال